

کتاب «دوستان پیامبر و علی»

اویس قرنی

اعتبار سند: اولویت ۲

تطبیق متن با سند: اولویت ۲

بعضا در موارد معدودی، سند به تذکره الاولیاء عطار نیشابوری می رسد که قابل اغماض است.

اسناد و مدارک متون

منتهی الآمال، شیخ عباس قمی ج ۱ ۴۶۷ دوم - اویس قرنی سهیل یمن، و آفتاب قرن،

گویند: اویس شتربانی همی کرد و از اجرت آن مادر را نفقه می داد، وقتی از مادر اجازت طلبید که به مدینه به زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شود مادرش گفت که رخصت می دهم به شرط آن که زیاده از نیم روز توقف نکنی.

اویس به مدینه سفر کرد چون به خانه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد از قضا آن حضرت در خانه نبود لاجرم اویس از پس یک دو ساعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را ندیده به یمن مراجعت کرد. چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مراجعت کرد، فرمود: این نور کیست که در این خانه می نگرم؟ گفتند: شتربانی که اویس نام داشت در این سرای آمد و بازشتافت، فرمود: در خانه ما این نور را به هدیه گذاشت و برفت.

مجموعه ورام / ج ۱ / ۱۵۴ / بیان حقیقه الدنيا و ماهيتها فی حق العبد ص : ۱۵۱

وَإِنْ أُوَيْسَ الْقُرْنِيِّ كَانَ يَظُنُّ أَهْلَهُ أَنَّهُ مَجْنُونٌ لِكَثْرَةِ عِبَادَتِهِ وَ تَضْيِيقِهِ عَلَى نَفْسِهِ فِي الْمَطْعَمِ فَبَنَوْا لَهُ بَيْتًا عَلَى بَابِ دُورِهِمْ فَكَانَ يَأْتِي عَلَيْهِمُ السَّنَةُ وَالسَّنَتَانِ لَا يَرُونَ لَهُ وَجْهًا وَكَانَ يَخْرُجُ أَوَّلَ الْأَذَانِ وَيَأْتِي مَنْزِلَهُ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ حَتَّى إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ إِنَّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ إِشَارَةً إِلَيْهِ رَضَ

اویس قرنی را به سبب زیادی عبادت و سختگیری بر خویشتن در خوراک، کسانش دیوانه می پنداشتند برای او خانه ای در بیرون منزلهای خود ساختند، یکی دو سال می گذشت چهره او را نمی دیدند، اول اذان از منزلش بیرون شده و آخر شب بر می گشت، تا آنجا که پیامبر خدا (ص) فرمود: من رایحه ملکوتی را از طرف یمن استشمام می کنم (۱۰)

الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد / ج ۱ / ۳۱۶ / فی ما ذکره ع فی الفرق الثلاث بعد بیعته قبل قتالهم

وَقَالَ عِزْدَى قَارٍ وَهُوَ جَالِسٌ لَأَخَذِ الْبَيْعَةَ يَأْتِيكُمْ مِنْ قَبْلِ الْكُوفَةِ أَلْفُ رَجُلٍ لَا يَزِيدُونَ رَجُلًا وَلَا يَنْقُصُونَ رَجُلًا يُبَايِعُونِي عَلَى الْمَوْتِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَجَزَعْتُ لِذَلِكَ وَخَفْتُ أَنْ يَنْقُصَ الْقَوْمُ عَنِ الْعِدَّةِ أَوْ يَزِيدُوا عَلَيْهِ فَيَفْسُدَ الْأَمْرُ عَلَيْنَا وَلَمْ أَزَلْ مَهْمُومًا دَائِبِي إِحْصَاءُ الْقَوْمِ حَتَّى وَرَدَ أَوَائِلُهُمْ فَجَعَلْتُ أَحْصِيَهُمْ فَاسْتَوْفَيْتُ عِدَّتَهُمْ تِسْعِمِائَةَ رَجُلٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ رَجُلًا ثُمَّ انْقَطَعَ مَجِيءُ الْقَوْمِ فَقُلْتُ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَاذَا حَمَلَهُ عَلَى مَا قَالَ فَبَيْنَا أَنَا مُفَكِّرٌ فِي ذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ شَخْصًا قَدْ أَقْبَلَ حَتَّى دَنَا فَإِذَا هُوَ رَاجِلٌ عَلَيْهِ قَبَاءٌ صُوفٌ مَعَهُ سَيْفُهُ وَتُرْسُهُ وَإِدَاوَتُهُ^۱ فَقَرَّبَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ لَهُ أُمِدُّ يَدَكَ أَبَايَعُكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَعَلَامَ تَبَايَعِنِي قَالَ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَالْقِتَالِ بَيْنَ يَدَيْكَ حَتَّى أَمُوتَ أَوْ يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُكَ قَالَ أُوَيْسٌ قَالَ أَنْتَ أُوَيْسُ الْقَرْنِيِّ قَالَ نَعَمْ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ أَخْبَرَنِي حَبِيبِي رَسُولُ اللَّهِ ص أَنِّي أَدْرِكُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِهِ يُقَالُ لَهُ أُوَيْسُ الْقَرْنِيُّ يَكُونُ مِنْ حِزْبِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ يَمُوتُ عَلَى الشَّهَادَةِ يَدْخُلُ فِي شَفَاعَتِهِ مِثْلُ رِبِيعَةٍ وَمُضَرٍّ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَسَرَى عَنِّي^۲.

و هنگامی که در ذی قار برای بیعت، جلوس کرده فرمود بزودی از جانب کوفه هزار نفر مرد بی کم و کاست بطرف شما خواهند آمد و با من بیعت می کنند و خود را آماده برای مرگ می سازند.

ابن عباس گوید من از شنیدن این سخن، بیمناک شده و گفتم ممکن است کمتر یا بیشتر از هزار نفر باشند و سرانجام ما به بیچارگی منتهی شود و پیوسته این اندیشه مرا اندوهناک ساخت تا آن هنگام که مردان کوفه وارد شدند من بر

^۱ فی «ش»: اهل.

^۲ فی «م» و هامش «ش»: و انی احصی.

^۳ الاداوة: اناء یحمل یستفاد من مائه فی التطهیر. «الصالح- ادا- ۶: ۲۲۶۶».

^۴ أخرجه الکثنی فی اختیار معرفة الرجال ۱: ۳۱۵ / ۵۶، و نقله العلامة المجلسی فی البحار ۸: ۵۹۳ (ط/ح).

اثر استماع آن خبر، کوفیهها را می شمردم تا نهصد و نود و نه نفر تکمیل شده و هزارمی آنها را ندیده گفتم **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** چرا علی ع چنین اطلاعی داد و چه امری ایجاب کرد وی چنین سخن نابجائی بگوید و ما را در برابر دشمنان سرشکسته بسازد و همواره در اندیشه بودم در این وقت چشمم به مردی افتاد که از دور به جانب ما می آید چون نزدیک شد پیاده پشمینه پوشی را دیدم که شمشیر حمایل کرده و سپر و لوازم جنگی را همراه برداشته حضور علی ع آمده عرض کرد: دست دراز کن تا با تو بیعت کنم.

علی ع پرسید به چه کیفیت می خواهی با من بیعت نمائی؟

جواب داد آنچه می گوئی بشنوم و فرمانبرداری کنم و در برابر تو پیکار نمایم تا کشته شوم یا آنکه خدا پیروزی را نصیب تو فرماید؟

علی ع پرسید نام تو چیست؟ عرض کرد نام من اویس است فرمود اویس قرنی تو هستی؟ عرض کرد آری

فرمود الله اکبر دوست من رسول خدا ص اطلاع داد که من صحبت یکی از امتان او را بنام اویس قرنی که از حزب خدا و رسولند درک می کنم و او در رکاب من شهید می شود و گناهکاران به اندازه مردم ربیعه و مضر از شفاعت او بهره مند می شوند.

منتهی الآمال، شیخ عباس قمی ج ۱ ۴۶۸ دوم - اویس قرنی سهیل یمن، و آفتاب قرن،

و از کتاب تذکره الأولیاء نقل است که خرقه رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم را بر حسب فرمان امیر المؤمنین علی علیه السلام و عمر در ایام خلافت عمر به اویس آوردند و او را تشریف کردند، عمر نگریست که اویس از جامه عریان است الا آن که گلیم شتری بر خود ساتر ساخته، عمر او را بستود و اظهار زهد کرد و گفت: کیست که این خلافت را از من به یک قرص نان خریداری کند؟

اویس گفت: آن کس را که عقل باشد، بدین بیع و شری سر در نیاورد، و اگر تو راست می گویی بگذار و برو تا هر که خواهد بر گیرد. «۱»

گفت: مرا دعا کن.

اویس گفت: من از پس هر نماز مؤمنین و مؤمنات را دعا گویم اگر تو با ایمان باشی دعای من تو را دریابد و الا من دعای خویش ضایع نکنم.

گویند: اویس بعضی از شبها را می گفت: امشب شب رکوع است، و به یک رکوع شب را به صبح می آورد، و شبی را می گفت: امشب شب سجود است، و به یک سجود شب را به نهایت می کرد.

گفتند: ای اویس این چه زحمت است که بر خود می بینی؟

گفت: کاش از ازل تا ابد یک شب بودی و من به یک سجده بیای بردمی.

عمر یکی از سال ها در موسم حج گفت: «ای مردم بایستید». همه برخاستند. سپس گفت: «همه بنشینند، مگر کسانی که از اهل یمن اند.» گروهی نشستند. عمر گفت: «بنشینید، مگر کسانی که از قبیله ی مرادی اند.» عده ای نشستند. عمر گفت: «همه بنشینید، مگر کسانی که از قرن اند.» همه نشستند جز یک تن که عموی اویس قرنی بود. عمر گفت: «آیا قرنی هستی؟» پاسخ داد: «بلی.» عمر گفت: «آیا اویس قرنی را می شناسی؟» عموی اویس گفت: «شما چرا از او می پرسید و سراغش را می گیرید. به خدا سوگند که در میان ما کسی از او بی عقل تر، نادان تر و فقیرتر نیست.» عمر پس از شنیدن این سخنان گریه کرد و گفت: «به تو یادآور می شوم خودم از رسول خدا(ص) شنیدم که می فرمود: "با شفاعت او افرادی به اندازه ی قبیله ی «ربیع» و «مضر» به بهشت وارد می شوند"» (۱۹)

ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن الجوزی، صفه الصفوه، تحقیق محمد فاخوری و...، ج ۳، ص ۴۸؛ امام محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۱۴۸، با اندکی تفاوت.

3. عمر در مسافرت به کوفه، در پی او ایس گشت، اما او را نیافت. تصمیم گرفت در مراسم حج به دیدارش برود تا اینکه در ایام حج او ایس را در هیئتی زیبا و جامه ای کهنه و مندرس یافت. آن گاه از او پرسش کرد. حاضران، عمر را سرزنش کردند و گفتند: «از چیزی سؤال می کنی که سزاوار نیست شخصی مثل تو که خلیفه ی مسلمانان است، از او پرسش کند!» عمر گفت: «چرا؟» گفتند: «زیرا او مردی گمنام و بی عقل است و حتی گاهی بچه ها او را به بازی می گیرند و مسخره می کنند.» عمر گفت: «او برای من محبوب تر است». سپس در برابر او ایستاد و گفت: «ای او ایس! رسول خدا(ص) به من سفارش کرد که پیامش را به تو برسانم. پیامبر به تو سلام رساند و به من خبر داد که به اندازه ی دو قبیلۀ ی «ربیعۀ» و «مضر» شفاعت می کنی.» ناگهان او ایس بر زمین افتاد و سجده کرد و مدتی طولانی در آن حال ماند تا اینکه از گریه ایستاد و خاموش شد؛ چنان که مردم گمان کردند او مرده است! به او گفتند: «ای او ایس، این خلیفه ی مسلمانان است.» پس او ایس سر از سجده برداشت و گفت: «آیا اشتباه نمی کنی و خودت آن سخنان را شنیده ای؟» عمر گفت: «آری ای او ایس. پس مرا نیز شفاعت کن.» سپس مردم نیز از او شفاعت درخواست کردند و به او تبرک می جستند که او ایس گفت: «ای خلیفه، مرا مشهور کردی و به هلاکت رساندی!» (۱۸)

عزالدين ابوالحسن علي بن محمد بن الاثير، اسدالغابه في معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۱۵۱.

آورده اند که مردی به او ایس گفت: «مرا موعظه ای کن». او ایس پاسخ داد: «تو را سفارش می کنم به کتاب خدا [قرآن] و سنت پیامبران الهی و همراهی با صالح مؤمنان [علی بن ابی طالب(ع)].» (۲۰) ملاعلی علیاری تبریزی، بهجه الامال، ج ۱، ص ۳۶۷.

و از کتاب تذکره الأولیاء نقل است که خرقه رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم را بر حسب فرمان امیر المؤمنین علی علیه السلام و عمر در ایام خلافت عمر به اویس آوردند و او را تشریف کردند، عمر نگریست که اویس از جامه عریان است الا آن که گلیم شتری بر خود ساتر ساخته، عمر او را بستود و اظهار زهد کرد و گفت: کیست که این خلافت را از من به یک قرص نان خریداری کند؟

اویس گفت: آن کس را که عقل باشد، بدین بیع و شری سر در نیاورد، و اگر تو راست می گویی بگذار و برو تا هر که خواهد بر گیرد. «۱»

حضرت امیر و عمر بر کف دست راست و پهلوی چپش آن علامت سپیدی را دیدند و سلام پیغمبر را ابلاغ کردند. اویس به شدت گریست و گفت: «می دانم محمد از دار دنیا رفت و شما مرقعش را برای من آوردید.» پرسیدند: «تو که حتی برای یک بار هم پیغمبر را ندیدی از کجا دانستی که او از دار دنیا رفت و به هنگام رحلت مرقع را به تو بخشید؟» اویس که منتظر چنین سؤالی بود سر را بلند کرد و گفت: «آیا شما پیغمبر را دیدید؟» جواب دادند: «چگونه ندیدیم؟ غالب اوقات ما در محضر پیغمبر گذشت و حتی در واپسین دقائق حیات نیز در کنارش بودیم.» اویس گفت: «حال که چنین ادعا و افتخاری دارید به من بگویید که ابروی پیغمبر پیوسته بود یا گشاده؟ شما که دوستدار محمد بودید و همیشه درک محضرش را می کردید در چه روز و ساعتی دندان پیغمبر را شکستند و چرا به حکم موافقت، دندان شما نشکست؟» پس دهان خود باز کرد و نشان داد که همان دندانش شکسته است. آن گاه گفت: «شما که در زمره بهترین و عزیزترین اصحاب پیغمبر بوده اید آیا می دانید در چه روز و ساعتی خاکستر گرم بر سرش ریخته اند؟ اگر دقیقاً نمی توانید تطبیق کنید پس بدانید که در فلان روز و فلان ساعت چنین اتفاقی روی داده است.» پرسیدند: «به چه دلیل؟» گفت: «به این دلیل که در همان ساعت موی سرم سوخت و فرقم جراحت برداشت. آری، پیغمبر را به ظاهر ندیدم ولی همیشه در یمن و نزد من بود و هرگز او را از خود دور نمی دیدم.» فاروق گفت: «می بینم که گرسنه ای، آیا اجازه می دهی که غذایی برایت بیاورم؟» اویس دست در جیب کرد و دو درهم درآورده گفت: «این مبلغ را از شتربانی کسب کرده ام. اگر تو و مرتضی ضمانت می کنید که من چندان زنده می مانم که این دو درهم را خرج کنم در آن صورت قبول می کنم برای من آذوقه ای که بیش از این مبلغ ارزش داشته

باشد تهیه و تدارک نمایید!» آن گاه لبخندی زد و گفت: «بیش از این رنجه نشوید و باز گردید که قیامت نزدیک است و باید بر تأمین زاد راحله و توشه آخرت مشغول شویم».

روضه الواعظین و بصیره المتعظین (ط - القدیمه) / ج ۲ / ۲۸۲ / مجلس فی ذکر فضائل أصحابه رضی الله عنهم
 قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى ع إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُنَادِي مُنَادٍ أَيْنَ حَوَارِي مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِينَ لَمْ يَنْقُضُوا الْعَهْدَ وَ مَضَوْا عَلَيْهِ فَيَقُومُ سَلْمَانُ وَ الْمَقْدَادُ وَ أَبُو ذَرٍّ ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَيَقُومُ عَمْرُو بْنُ الْحَقِّمِ الْخَزَاعِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَ مِيثَمُ بْنُ يَحْيَى التَّمَارِيُّ مَوْلَى بَنِي أَسَدٍ وَ أُوَيْسُ الْقُرْنِيُّ ثُمَّ يُنَادِي الْمُنَادِي أَيْنَ حَوَارِي حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَيَقُومُ سَفِيَانُ ابْنُ لَيْلَى الْهَمْدَانِيُّ وَ حَذِيفَةُ بْنُ أَسَدٍ الْغَفَارِيُّ ثُمَّ قَالَ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِي حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَيَقُومُ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَهُ وَ لَمْ يَتَخَلَّفْ عَلَيْهِ قَالَ ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَيَقُومُ جَبْرِ بْنُ مُطْعَمٍ وَ يَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ وَ أَبُو خَالِدٍ الْكَابُلِيُّ وَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ حَوَارِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَيَقُومُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَرِيكِ الْعَامِرِيِّ وَ زُرَّارَةُ بْنُ أَعِينٍ وَ بَرِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ الْعَجَلِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ لَيْثُ بْنُ الْبَخْتَرِيِّ الْمَرَادِيُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ وَ عَامِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَذَاعَةَ وَ حَجْرُ بْنُ زَائِدَةَ وَ حُمَرَانُ بْنُ أَعِينٍ ثُمَّ يُنَادِي سَائِرَ الشَّيْعَةِ مَعَ سَائِرِ الْأَئِمَّةِ ع يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَهَؤُلَاءِ أَوَّلُ السَّابِقِينَ وَ أَوَّلُ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَوَّلُ الْمُتَحَوِّرِينَ مِنَ التَّابِعِينَ.

امام موسی بن جعفر (ع) فرموده است: روز رستاخیز منادی ندا می دهد:

حواریون محمد بن عبد الله که رسول خداست کجايند، آنانی که پيمان خود را نشكستند و با همان پيمان درگذشتند؟ و سلمان و مقداد و ابو ذر برمی خيزند. سپس منادی ندا می دهد: حواریون علی بن ابی طالب که وصی محمد بن عبد الله است کجايند؟ عمرو بن حقم خزاعی و محمد بن ابی بکر و میثم بن یحیی تمار وابسته بنی اسد و اویس قرنی از جای برمی خيزند. سپس منادی ندا می دهد: حواریون حسن بن علی پسر فاطمه دختر رسول خدا کجايند؟ سفیان بن لیلای همدانی و حذیفه بن اسد غفاری برمی خيزند.

سپس منادی ندا می دهد: حواریون حسین بن علی کجايند؟ همه کسانی که همراه ایشان شهید شده از نصرت ایشان خودداری نکرده اند برمی خيزند. آنگاه منادی ندا می دهد:

حواریون علی بن الحسین کجایند؟ جبیر بن معظم و یحیی بن ام طویل و ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب برمی خیزند. سپس ندا داده می شود: حواریون محمد بن علی و جعفر بن محمد کجایند؟ عبد الله بن شریک عامری و زرارۀ بن اعین و برید بن معاویه عجلی و محمد بن مسلم و ابو بصیر و لیث بن بختری مرادی و عبد الله بن ابی یعفور و عامر بن عبد الله بن جذاعة (جذامه) و حجر بن زایده و حمران بن اعین برمی خیزند و سپس دیگران با ائمه دیگر ندا می دهند و اینان نخستین پیشگامان و نخستین مقربان و نخستین کسان از تابعی هاند که چشمشان روشن می شود.^۵ پیامبر (ص) فرمودند: خداوند مرا به دوست داشتن چهار تن فرمان داده است.

پرسیدند: ای رسول خدا! آنان کیستند؟ فرمودند: علی بن ابی طالب و سکوت کردند.

دوباره همان سخن را فرمودند، و مردم پرسیدند: آنان کیستند؟ فرمودند: علی بن ابی طالب و همچنان در مورد دیگران سکوت کردند. آنگاه برای بار سوم سخن خویش را تکرار فرمودند و چون پرسیدند آنان کیستند، فرمودند: علی و مقداد بن اسود و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی.^۶

الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد / ج ۱ / ۳۱۵ / فی ما ذکره ع فی الفرق الثلاث بعد بیعتة قبل قتالهم ص ۳۱۴ :

وَقَالَ ع بَدَى قَارٍ وَهُوَ جَالِسٌ لَأَخَذِ الْبَيْعَةَ يَأْتِيكُمْ مِنْ قَبْلِ ۷ الْكُوفَةِ أَلْفُ رَجُلٍ لَا يَزِيدُونَ رَجُلًا وَلَا يَنْقُصُونَ رَجُلًا يُبَايِعُونِي عَلَى الْمَوْتِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَجَزَعْتُ لَذَلِكَ وَخَفْتُ أَنْ يَنْقُصَ الْقَوْمُ عَنِ الْعَدَدِ أَوْ يَزِيدُوا عَلَيْهِ فَيَفْسُدَ الْأَمْرُ عَلَيْنَا وَلَمْ أَزَلْ مَهْمُومًا دَائِبِي إِحْصَاءُ ۸ الْقَوْمِ حَتَّى وَرَدَ أَوَائِلُهُمْ فَجَعَلْتُ أَحْصِيهِمْ فَاسْتَوْفَيْتُ عَدَدَهُمْ تِسْعِمَائَةَ رَجُلٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ رَجُلًا ثُمَّ انْقَطَعَ مَجِيءُ الْقَوْمِ فَقُلْتُ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَا ذَا حَمَلَهُ عَلَى مَا قَالَ فَبَيْنَا أَنَا مُفَكِّرٌ فِي

^۵ . این روایت با همین تفصیل و با اختلاف اندک در باره برخی از نامها در صفحه ۱۰ اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی، چاپ آقای حسن مصطفوی، ۱۳۴۸ شمسی، مشهد، آمده است. م.

^۶ . در صفحه ۲۷ قرب الاسناد حمیری آمده است. م.

^۷ فی «ش»: اهل.

^۸ فی «م» و هامش «ش»: و انی احصی.

ذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ شَخْصًا قَدْ أَقْبَلَ حَتَّى دَنَا فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ عَلَيْهِ قَبَاءٌ صُوفٍ مَعَهُ سَيْفُهُ وَ تَرْسُهُ وَ إِدَاوَتُهُ^۹ فَقَرَّبَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ أَمَدُّ يَدِكَ أَبَايُكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ عَلَامَ تَبَايَعْنِي قَالَ عَلَى السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْقِتَالِ بَيْنَ يَدَيْكَ حَتَّى أَمُوتَ أَوْ يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُكَ قَالَ أُوَيْسُ قَالَ أَنْتَ أُوَيْسُ الْقُرْنِيِّ قَالَ نَعَمْ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ أَخْبَرَنِي حَبِيبِي رَسُولُ اللَّهِ ص أَنِّي أُدْرِكُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِهِ يُقَالُ لَهُ أُوَيْسُ الْقُرْنِيُّ يَكُونُ مِنْ حِزْبِ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ يَمُوتُ عَلَى الشَّهَادَةِ يَدْخُلُ فِي شَفَاعَتِهِ مِثْلُ رِبِيعَةٍ وَ مُضَرَّ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَسَرَى عَنِّي

و هنگامی که در ذی قار برای بیعت، جلوس کرده فرمود بزودی از جانب کوفه هزار نفر مرد بی کم و کاست بطرف شما خواهند آمد و با من بیعت می کنند و خود را آماده برای مرگ می سازند.

ابن عباس گوید من از شنیدن این سخن، بیمناک شده و گفتم ممکن است کمتر یا بیشتر از هزار نفر باشند و سرانجام ما به بیچارگی منتهی شود و پیوسته این اندیشه مرا اندوهناک ساخت تا آن هنگام که مردان کوفه وارد شدند من بر اثر استماع آن خبر، کوفیها را می شمردم تا نهصد و نود و نه نفر تکمیل شده و هزارمی آنها را ندیده گفتم **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** چرا علی ع چنین اطلاعی داد و چه امری ایجاب کرد وی چنین سخن نابجائی بگوید و ما را در برابر دشمنان سرشکسته بسازد و همواره در اندیشه بودم در این وقت چشمم بمردی افتاد که از دور بجانب ما می آید چون نزدیک شد پیاده پشمینه پوشی را دیدم که شمشیر حمایل کرده و سپر و لوازم جنگی را همراه برداشته حضور علی ع آمده عرض کرد دست دراز کن تا با تو بیعت کنم علی ع پرسید بچه کیفیت می خواهی با من بیعت نمائی؟ جواب داد آنچه می گوئی بشنوم و فرمانبرداری کنم و در برابر تو پیکار نمایم تا کشته شوم یا آنکه خدا پیروزی را نصیب تو فرماید علی ع پرسید نام تو چیست؟ عرضکرد نام من اویس است فرمود اویس قرنی تو هستی؟ عرضکرد آری فرمود الله اکبر دوست من رسول خدا ص اطلاع داد که من صحبت یکی از امتان او را بنام اویس قرنی که از حزب خدا و رسولند درک می کنم و او در رکاب من شهید می شود و گناهکاران به اندازه مردم ربیعه و مضر از شفاعت او بهره مند می شوند.

ابن عباس گوید چون از صدق فرمایش علی ع اطلاع یافتم مسرور شدم خدا از اندیشه خطای من درگذرد.

^۹ الاداوة: اناء يحمل يستفاد من مائه في التطهير. «الصحيح- ادا- ۶: ۲۲۶۶».

روزی اویس قرنی گروهی را پند داد و گفت: «کسانی که در این مجلس اند، سه گروه اند: مؤمن آگاه، مؤمن ناآگاه، و _____ فاق.»

مؤمن آگاه همانند بارانی است که بر درخت بانشاط میوه می بارد و موجب زیبایی و طراوت آن می شود. مؤمن ناآگاه مانند بارانی است که بر درخت بی میوه می بارد و سبب افزایش طراوت و زیبایی آن و سرسبزی شاخ و برگش می گردد. منافق نیز مانند بارانی است که بر گیاه خشک و شکسته می بارد و موجب خرد شدن و متلاشی شدن آن می شود.» (۳۶)

سید محسن الامین، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۱۶.

در تاریخ حبیب السیر آمده است: «روزی اویس کنار فرات (در کوفه)، وضو می گرفت که ناگهان، صدای طبلی را شنید. پرسید: "این صدا برای چیست؟" گفتند: "آواز طبل سپاه امیرمؤمنان، علی(ع) است که عازم جنگ با معاویه است." اویس گفت: "هیچ عبادتی نزد من، بهتر از پیروی از علی بن ابی طالب(ع) نیست." پس بی درنگ به سوی سپاه علی(ع) حرکت کرد و به ایشان پیوست.» (۲۶)

قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۲۸۱.

مناقب مرتضوی، کشفی متن ۴۲۱ منقبت: ص: ۴۰۹

در حبیب السیر مسطور است که: «روزی اویس قرنی بر کنار آب فرات وضو می ساخت.

ناگاه در معرکه آواز طبل به گوش او رسید. پرسید که: این چه صداست؟ گفتند: امیر المؤمنین به حرب معاویه می رود. اویس گفت: هیچ عبادت نزد من از متابعت مرتضی علی بهتر نیست.

آنگاه متوجه لشکر ظفر اثر شده و به سعادت متابعتش سرافراز و ممتاز گشته، غاشیه متابعتش بر دوش داشت تا شربت شهادت چشید - رحمه الله علیه.»

شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام / ج ۲ / ۴ / [بقية أخبار صفين] ص : ۳

قال: نادى^{۱۰} رجل من أهل الشام يوم صفين بنا: أ فيكم اويس القرني؟

قلنا: نعم [و ما تريد منه]^{۱۱}.

قال: فاني سمعت رسول الله صلوات الله عليه و آله يقول:

اويس القرني من خير التابعين [ياحسان]^{۱۲}، ثم ضرب دابته، فدخل في جملة أصحاب على صلوات الله عليه.

ر نخستین روز نبرد، یکی از جنگجویان سپاه معاویه از سپاهیان امام علی علیه السلام پرسید: آیا اویس قرنی در لشکر شماست؟! جواب داده شد: آری، از او چه می خواهی؟! گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود: اویس قرنی از بهترین تابعین، یعنی مسلمانان بعد از اصحاب پیامبر است. این را گفت و بی درنگ وارد سپاه حضرت علی علیه السلام شد.

رجال الکشي - إختيار معرفة الرجال / النص / ۹۸ / اويس القرني ص : ۹۸

۱۵۵ روى يحيى بن آدم، عن شريك، عن ابن أبي زياد، عن ابن أبي ليلى عبد الرحمن، قال: خرج رجل بصفين من أهل الشام، فقال فيكم اويس القرني قلنا نعم. قال سمعت رسول الله (ص) يقول: خير التابعين أو من خير التابعين اويس القرني، ثم تحول إلينا.

^{۱۰} و في نسخة ج:- دنا.

^{۱۱} هذه الزيادة من حلية الابرار ۸۹۶ / ۱.

^{۱۲} و فيه يقول دعل الخزاعي مفتخرا في قصيدته:

اويس ذو الشفاعة كان منا

أ لا حييت عنا يا مدينا

فيوم البعث نحن الشافعونا

الإصابة، ابن حجر العسقلانی ج ۱ ۳۶۱ - ۵۰۰ - أويس بن عامر [۱]. ص : ۳۵۹

و قد أخرج الحاكم من طريق ابن المبارك، أخبرنا جعفر بن سليمان، عن الجريري، عن أبي نضرة العبدی، عن أسير بن جابر، قال: قال صاحب لی و أنا بالكوفة: هل لك في رجل تنظر إليه؟ فذكر قصة أويس، و فيها: فتنحى إلى سارية فصلى ركعتين، ثم أقبل علينا بوجهه فقال: ما لكم و لی تطؤون عقبي، و أنا إنسان ضعيف، تكون لی الحاجة فلا أقدر عليها معكم؟ لا تفعلوا رحمكم الله. من كانت له إلى حاجة فليقلني بعشاء، ثم قال: إن هذا المجلس يغشاه ثلاثة نفر: مؤمن فقيه، و مؤمن لم يفقه، و منافق، و ذلك في الدنيا مثل الغيث يصيب الشجرة المونة المثمرة فتزداد حسنا و إيناعا و طيبا، و يصيب الشجرة غير المثمرة فيزداد ورقها حسنا و يكون لها ثمرة، و يصيب الهشيم من الشجرة فيحطمه، ثم قرأ: وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا [الإسراء: ۸۲].

اللهم ارزقني شهادة توجب لي [۴۷] الحياة و الرزق قال أسير: فلم يلبث إلا يسيرا حتى ضرب على الناس بعث عليّ. فخرج صاحب القطيفة أويس، و خرجنا معه، حتى نزلنا بحضرة العدو.

قال ابن المبارك: فحدثني حماد بن سلمة، عن الجريري، عن أبي نضرة، عن أسير، قال: فنادى منادى عليّ، يا خيل الله اركبي و أبشري، فصف الناس لهم، فانتضى أويس سيفه حتى كسر جفنه فألقاه، ثم جعل يقول: يا أيها الناس تموا ليتنّ وجوه ثم لا ينصرف حتى يرى الجنة، فجعل يقول ذلك و يمشي إذ جاءته رمية فأصابت فؤاده فتردى مكانه كأنما مات منذ [...] و هو صحيح السند [(۱)].

اسیر بن جابر نیز می گوید:

وقتی در جنگ صفین، منادی سپاه علی فریاد زد: «ای سپاه خدا، نبرد را آغاز کنید»، اويس را دیدم که شمشیرش بر اثر شدت ضربه هایش شکست. سپس شمشیر را بر زمین انداخت و فریاد زد: «ای مردم، از این قوم هیچ هراسی به دل راه ندهید. پیش بروید که خدا با ماست». بدین ترتیب، سپاهیان امیرمؤمنان را تشویق می کرد که ناگهان تیری به قلبش خورد و همان جا بر زمین افتاد و شهید شد. پس از جنگ، امام علی(ع) بر جنازه ی اويس نماز خواند و وی را دفن کرد. آن گاه بر سر تربتش نشست و به یاد او گریست.(۲۹)

نقل است که پس از شهادت او یس، نزدیک به چهل و چند زخم نیزه و تیر در بدن او به چشم می خورد.(۳۰)

29- سید محسن الامین العاملی، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۱۲-۵۱۶.

30- محمد تقی التستری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۱۳۱.